



پشیمانی

از صبح که او مرده
من حال بدی دارم
ای کاش که می فهمید
شرمنده ام از کارم

رفته به بهشتی دور
آن مورچه تا حالا؟
شاید که همین الان
می بیند از آنجا!

من کار بدی کردم
یک مورچه را کشتم
ناخواسته اوله شد
با گوشه ی انگشتم

